عنوان مقاله: جری و تطبیق در المیزان

نویسنده : نصیری، علی

**پیش درآمدی بر مسأله جریْ**

از جمله خرده‏هایی که درباره تفاسیر شیعی مطرح شده، این است که آنها در تفسیر و تأویل قرآن بیراهه رفته و آیات قرآن را بر امامان خود حمل می‏کنند، هر چند ظاهر آیه با این حمل موافق نباشد.

شیعه بر این باور است که ربع قرآن در تجلیل از ائمه علیهم‏السلام و ربع دیگر در مذمت دشمنان آنان نازل شده است و خطابات قرآنی که در ظاهر متوجه امتهای پیشین است، به دسته‏هایی از امت اسلامی تأویل برده می‏شود و کلماتی از این گونه که مناسب است ابتدا عبارات بعضی از منتقدان را نقل کرده، درباره درستی و نادرستی این ادّعا و توجیه صحیح آن به بحث و بررسی بپردازیم.

گلدزیهر در توصیف تفاسیر شیعه می‏نویسد:

«... و هم یقولون انّ ربع القرآن جعل امر العلویین موضوعاً له، و ربع ثان یتعلّق باعدائهم و ربع ثالث یشتمل علی النظم التشریعیة و اخیراً یحتوی الربع الرابع علی القصص و الامثال، و یتعلّق بعلیّ وحده سبعون آیة من‏القرآن. و اذاً یکون القرآن ـ فی ذوقهم ـ الی حدّ بعید کتاباً حزبیّاً شیعیاً.»(1)

«شیعه معتقد است موضوع ربع قرآن درباره علویان است و ربع دوم مربوط است به دشمنان آنان، و ربع سوم مشتمل است بر احکام تشریعی و ربع چهارم محتوی قصص و امثال است و هفتاد آیه قرآن در شأن علی علیه‏السلام است بنابراین، قرآن در نظر شیعه، تا حد زیادی یک کتاب حزبی شیعی محسوب می‏گردد!»

محمدحسین ذهبی تفاسیر شیعه را چنین معرفی می‏نماید:

«یقول الامامیة الاثناعشریة: انّ القرآن له ظاهر و باطن و هذه حقیقة نقرهم علیها و لانعارضهم فیها بعد ما صحّ لدینا من الاحادیث التی تقرر هذا المبدء فی التفسیر غایة الامر انّ هوءلاء الامامیة لم‏یقفوا عند هذا الحدّ، بل تمادوا و ادعوا ان اللّه تعالی جعل ظاهر القرآن فی الدعوة الی التوحید و النبوّة و الرسالة و جعل باطنه فی الدعوة الی الامامة و الولایة و مایتعلّق بهما.»(2)

«شیعه معتقد است که قرآن دارای ظاهر و باطن است. البته این حقیقتی است که ما هم در آن با آنان موافقیم، به سبب وجود احادیث صحیحی که این مطلب را تأیید می‏کند، لکن امامیه بر این حدّ توقف نمی‏کنند، ... بلکه تندروی کرده، ادعا می‏کنند که خداوند ظاهر قرآن را در دعوت به توحید و نبوت قرار داده و باطن آن‏را در دعوت به امامت و ولایت و آنچه مربوط به آن‏دوست، جعل نموده‏است.»

همو در جای دیگر نوشته است:

«و مما ساغ لهم أن یقولوا بعد تقریرهم لمبدء القول بالباطن، انّ تأویل الآیات القرآنیة لایجری علی اهل زمان واحد بل عندهم انّ کل فقرة من فقرات القرآن لها تأویل یجری فی کلّ ان و علی اهل کل زمان، فمعانی القرآن علیهذا متجدّدة حسب تجدّد الازمنة ...»(3)

«و از جمله چیزهایی که شیعه به استناد باطن قرآن مدعی شده‏اند این است که آیات قرآن بر اهل یک زمان جاری نیست، بلکه هر فقره آن دارای تأویلی است که به‏مقتضای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. گلدزیهر، مذاهب التفسیر الاسلامی، ترجمه عبدالحلیم النجار، ص312.

2. محمدحسین ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج2، ص29.

3. همان منبع، ص31.

آن در همه زمانها و بر اهل هر عصری جاری می‏باشد. پس معانی قرآن (طبق نظر شیعه) بر حسب تجدد عصرها، متجدد و دگرگون می‏شود ...»

چنین خرده‏ای گاه در لابلای پاره‏ای از تفاسیر عامه مشاهده می‏شود. جدای از این‏گونه دعاوی ـ که رنگ طعنه و دشنام از بعضی از آنها هویداست ـ ممکن است یک فرد شیعی در برخورد با حدیث امام باقر علیه‏السلام که فرمود:

«نزل القرآن علی اربعة ارباع، ربع فینا و ربع فی عدوّنا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام»(1)

از خود بپرسد که مقصود امام علیه‏السلام از این بیان چیست؟ یا وقتی در مراجعه به تفاسیر، مواردی را ببیند که براساس روایت، آیه بر ائمه علیهم‏السلام یا دشمنان آنان حمل می‏شود، با آن‏که در نگاه نخست، ظاهر آیه از آن منصرف است، از خود سوءال کند که آیا این روایات توجیه صحیح دارد؟

نمونه‏هایی از این دست روایات را نقل می‏کنیم:

1. فی کمال الدین، فی قوله تعالی: «و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة»، فقال: «النعمة الظاهرة الامام الظاهر و الباطنة الامام الغائب.»(2)

2. فی الکافی باسناده عن عبد الرحیم القصیر عن ابی‏جعفر علیه‏السلام ، فی قول اللّه تبارک و تعالی: «انّما انت منذر و لکلّ قوم هاد»، فقال: قال رسول اللّه صلی‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم انا المنذر و علیّ الهادی.(3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. تفسیر عیاشی، ج1، ص9.

روایتی هم نزدیک به این مضمون از علی علیه‏السلام نقل شده با این تفاوت که در آن قرآن به اثلاث تقسیم شده است:

«عن الاصبغ بن نباته قال: سمعت امیرالموءمنین علیه‏السلام یقول: نزل القرآن اثلاثاً: ثلث فینا و فی عدوّنا و ثلث سنن و امثال و ثلث فرائض و احکام» گر چه در نتیجه به هم نزدیک می‏باشند. مجلسی، بحارالانوار، ج19، ص30.

2. المیزان فی تفسیر القرآن، ج21، ص239

3. همان منبع، ج11، ص359.

3. فی المجمع فی قوله تعالی: «الذین اخرجوا من دیارهم» الآیة، قال ابوجعفر علیه‏السلام : نزلت فی المهاجرین و جرت فی آل محمّد الذین اخرجوا من دیارهم و اخیفوا.

و فی روضة الکافی: جرت فی الحسین علیه‏السلام (1)

4. فی الخصال: عن النضربن مالک قال: قلت للحسین‏بن علی علیه‏السلام : یا اباعبدالله حدّثنی عن قوله تعالی: «هذان خصمان اختصموا فی ربّهم» فقال: نحن و بنوامیه اختصمنا فی اللّه تعالی، قلنا: صدق اللّه و قالوا: کذب، فنحن الخصمان یوم القیامة(2).

5. فی تفسیر العیاشی عن جابر فی قوله تعالی: «ان شرّ الدوابّ عنداللّه الذین کفروا فهم لایوءمنون»(3)، نزلت فی بنی‏امیّة هم شر خلق اللّه.(4)

این‏گونه روایات را که شمار آنها فراوان است، می‏توان در تفاسیر روایی شیعه همچون تفسیر قمی، عیاشی، بحرانی و... جستجو کرد. مرحوم علامه طباطبائی بخش مهمی از این‏گونه روایات را در بحثهای روایی خود در المیزان آورده است. برای پاسخگویی از این شبهه، مناسب است نظری به این‏گونه آیات کریمه بیفکنیم و ببینیم که سرّ مطلب در چیست؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

مخفی نماند که تطبیق آیه بر پیامبر صلی‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم و علی علیه‏السلام در تفاسیر عامه نیز آمده است. طبری به‏اسناد خود از ابن عباس نقل کرده که گفت: وقتی آیه: «انّما انت منذر و لکلّ قوم هاد» نازل شد، پیامبر صلی‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم دست خود را بر سینه خود نهادند و فرمودند: من منذر هستم و برای هر قومی راهنمایی است و با دستخود به‏شانه علی علیه‏السلام اشاره کردند و فرمودند: ای علی تو هادی هستی و به‏تو جویندگان هدایت پس ازمن رهجویی خواهد شد.

همانند این روایت را سیوطی در الدر المنثور آورده است. تفسیر طبری به‏نقل از: فیروزآبادی، فضائلالخمسة من الصحاح الستة، (چاپ دار الکتب الاسلامیه)، ج1، ص267 ـ 266.

همچنین رک: حسینی طهرانی، امام‏شناسی، ج4، ص234 ـ 181.

1. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج14، ص434.

2. همان منبع، ص399.

3. انفال/ 22.

4. تفسیر عیاشی، ج2، ص65.

**طبقه‏بندی آیات مربوط به اهل‏بیت**

با امعان‏نظر در دهها روایتی که آیات قرآن را بر اهل‏بیت علیهم‏السلام حمل کرده‏اند، می‏توان بخوبی استفاده کرد که این‏گونه آیات به‏طور کلی، به سه دسته تقسیم می‏شوند:

1. آیاتی که سبب نزول آنها به‏اتفاق همه یا بیشتر مفسّران، اهل‏بیت علیهم‏السلام بوده است.

2. آیاتی که باطن آنها به اهل‏بیت علیهم‏السلام تأویل برده شده است.

3. آیاتی که براساس «قاعده جری و تطبیق» بر اهل‏بیت علیهم‏السلام حمل شده است.

با توجه به این‏که موضوع مقاله درباره جری و ناظر به دسته سوم از آیات است، از دو قسم نخست به اجمال گذر می‏کنیم و تحقیق در مورد هریک ـ بویژه آیات قسم دوم ـ را به فرصتی دیگر وا میگذاریم.

**آیات دسته نخست**

این‏گونه آیات را بعضی تا دویست آیه و برخی تا سیصد آیه برآورد نموده‏اند.

خطیب بغدادی به‏اسناد خود از ابن‏عباس نقل کرده که سیصد آیه در شأن علی علیه‏السلام نازل شده است.

ابن حجر عسقلانی و شبلنجی می‏نویسند: ابن عساکر از ابن‏عباس نقل کرده که گفت: نازل نشد آیات قرآن در حق هیچ‏کس آن‏مقدار که در شأن علی علیه‏السلام نازل شد. آن‏گاه می‏افزایند: ابن عساکر از ابن‏عباس نقل کرده که: سیصد آیه در حق علی علیه‏السلام نازل شده است.(1) از آن‏جایی که بخش مهمی از آیات در شأن علی علیه‏السلام نازل شده، عده‏ای محققان سنی و شیعه کتابهایی را به‏همین نام یعنی: ما نزل من القرآن فی فضل امیر الموءمنین علیه‏السلام به رشته تحریر درآوردند که از کتابهای ابو الفرج اصفهانی، حاکم حسکانی و حافظ ابونعیم اصفهانی(2) در این‏جا می‏توان نام برد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. فیروزآبادی، فضائل الخمسة، ج1، ص167.

2. علی‏محمدعلی دخیل، ائمتنا، (بیروت)، ج1، ص44 ـ 42. این نویسنده 28 کتاب را در این زمینه نام بردهاست. همچنین رک: مقاله «اهل البیت علیهم‏السلام فی القرآن الکریم»، رسالة القرآن، ش9، ص85.

آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه بلاغ، سوره هل اتی و... از نمونه‏های این دسته آیات هستند.

چنان‏که ابن جریر طبری و سیوطی، موءمن را در آیه: «افمن کان موءمنا کمن کان فاسقا» و اذن واعیه در آیه: «و تعیها اذن واعیة» و خیر البریّة را در آیه: «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّة» را بر امیر الموءمنین علی علیه‏السلام حمل نموده‏اند.(1)

بنابراین، نزول پاره‏ای از آیات در فضیلت اهل‏بیت علیهم‏السلام امری است که شیعه و سنّی بر آن اتفاق دارند و بسیاری از مفسران عامّه در موارد فراوانی بر آن صحّه گذاشته‏اند.

اگر این روایات فقط در تفاسیر شیعه می‏آمد، شاید سخن گلدزیر که مدعی شد تفسیر شیعه رنگ تحزّب شیعی دارد، جایی برای خود می‏یافت، اما هنگامی که امثال ابن حجر، ابن عساکر و خطیب بغدادی شمار این آیات را تا سیصد آیه بدانند و موارد آن در تفاسیر عامه فراوان باشد، جایی برای چنین افترایی نمی‏ماند.

**آیات دسته دوم**

برای روشن‏شدن آن‏دسته از روایات که براساس قاعده «ما من آیة الاّ و لها ظهر و بطن»، آیاتی از قرآن را به ائمه اطهار علیهم‏السلام تأویل می‏کند، می‏بایست بحثهای مبسوطی درباره حقیقت تأویل و ضوابط آن و معیارهای تمیز بین تأویل صحیح و باطل و... به‏میان آورد که از موضوع این مقاله، بیرون است. در این‏جا برای روشن‏شدن مطلب، مثالی ارائه می‏نماییم.

در سوره مبارکه ملک آیه 30 چنین آمده است:

«قل أرأیتم إن أصبح ماوءکم غوراً فمن یأتیکم بماءٍ معینٍ»

معنای ظاهری این آیه ـ که تأکید بر انعام الهی در نزول باران و گوارا قرار دادن آب است ـ بر همگان روشن می‏باشد، با این‏حال در تأویل و بیان باطن آن چنین آمده است:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. فیروزآبادی، فضائل الخمسة، ج1، ص290 ـ 265. موءلف این کتاب، در فصلی با عنوان «جملة من الآیاتالنازلة فی فضل علی علیه‏السلام »، بخشی از این آیات را آورده است.

«هرگاه حجتی از حجّتهای خداوند را از کف دهید، چه کسی جانشینی شایسته برای شما فراهم می‏آورد؟»(1)

پیداست که از ظاهر واژه «ماء» نمی‏توان معنای امام و حجّت الهی را دریافت نمود، چنین برداشتی برخاسته از باطن قرآن بوده و تنها راسخان در علم از آن آگاهند، با این‏حال می‏توان وجه این تأویل را دریافت، چه، بین آب که مایه حیات مادی است با علم که مایه حیات روحی و معنوی است مناسبت کامل وجود دارد، بنابراین، آب گوارا همان‏گونه که از نعمتهای ارزشمند الهی به‏شمار می‏رود، حجّتهای خداوند به‏عنوان حاملان علم و دانش، سرچشمه حیات معنوی بوده، از نعمتهای بس گرانسنگ آسمانی محسوب می‏گردند.

**آیات دسته سوم**

تفاوت این دسته از آیات ـ که از رهگذر جری و تطبیق بر اهل‏بیت علیهم‏السلام حمل می‏شود ـ با آیات دسته دوم در این است که حمل آیات دسته دوم بر امام علیه‏السلام ـ همان‏گونه که در مثال دانسته شد ـ برگرفته از باطن قرآن می‏باشد، بی‏آن‏که مستند به‏ظاهرآیه باشد، در حالی‏که در آیات دسته سوم همان ظاهر مراد می‏باشد و به کمک پیدایی ظاهر، آیه بر مصداق اکمل که همان امام علیه‏السلام باشد، حمل می‏گردد.

عقیده به «جریْ» از ویژگیهای تفاسیر شیعه است که به برکت ائمه اطهار علیهم‏السلام و با ارشاد آنان در تفاسیر ره پیدا کرده و قرآن را چنان‏که حقیقت آن حیّ و زنده است، جاودانگی بخشیده است. در این‏جا با استفاده از تفسیر المیزان و با یادکرد شماری از آیات دسته سوم به تشریح این قاعده می‏پردازیم.

**المیزان احیاگر قاعده جریْ**

اصطلاح «جریْ» کمابیش در کتب تفسیری شیعه یافت می‏شود، امّا بدون تبیین حدود و چارچوب آن و تأکید بر جایگاه این قاعده در حل بسیاری از روایات، تا این‏که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج2، ص727.

مرحوم علامه طباطبایی رحمه‏الله در تفسیر ارزشمند المیزان از حقیقت آن پرده برداشت و با استفاده از این قاعده بخوبی از حریم تشیع دفاع کرد، و طعنه مغرضان را بنیکی پاسخ گفت(1)؛ جزاه اللّه عن المسلمین خیر الجزاء.

ایشان در ذیل بحث روایی درباره آیه شریفه: «اهدنا الصراط المستقیم» می‏نویسد:

عن ابن عباس، فی قوله تعالی: «اهدنا الصراط المستقیم»، قال: قولوا معاشر العباد! ارشدنا الی حبّ محمّد و اهل بیته علیهم‏السلام . اقول:

«و هذه الاخبار من قبیل الجری و عدّ المصداق بلآیة و اعلم انّ الجری (و کثیراً ما نستعمله فی هذا الکتاب) اصطلاح مأخوذ من قول ائمة اهل البیت علیهم‏السلام .

... و هذه سلیقة ائمة اهل البیت، فانّهم علیهم‏السلام یُطبقون الآیة من القرآن علی ما یقبل ان ینطبق علیه من الموارد و ان کان خارجاً عن مورد النزول، و الاعتبار یساعده، فانّ القرآن نزل هدی للعالمین یهدیهم الی واجب الاعتقاد و واجب الخلق و واجب العمل، و ما بیَّنه من المعارف النظریة حقائق لاتختصّ بحال دون حال و لازمان دون زمان، و ما ذکره من فضیلة او رذیلة او شرعه من حکم عملی لایتقیّد بفرد دون فرد و لاعصر دون عصر لعموم التشریع... .

و الروایاتُ فی تطبیق الآیات القرآنیة علیهم علیهم‏السلام او علی اعدائهم اعنی روایات الجری، کثیرة فی الابواب المختلفة و ربما تبلغ المئین.(2)

«از ابن عباس در تفسیر آیه شریفه: «اهدنا الصراط المستقیم» نقل شده که گفت: ای مردم بگویید: خدایا ما را به محبت محمّد و اهل‏بیت او رهنمون باش.

(علامه) چنین می‏گویم: این اخبار از قبیل «جری» و شمارش مصداق برای آیه است و بدان که جری ـ که ما در این کتاب فراوان آن‏را به‏کار خواهیم بست ـ اصطلاحی است که از فرمایش ائمه علیهم‏السلام برداشت شده است... . و این سلیقه ائمه هدی علیهم‏السلام است که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. «... علامه با استفاده از این قاعده (جری) در تفسیر و با اشاره به این مطلب که بسیاری از روایات از قبیل جری و ذکر مصادیق است نه تفسیر، همانند روایاتی که از طرق شیعه وارد شده و بعضی از این روایات درباره امامان شیعه می‏باشد، در المیزان روش اعتدال را اتخاذ کرده و از تعصب مذهبی فراتر رفته است.» علی الاوسی، روش علامه در تفسیر المیزان، ص308.

2. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج1، ص42.

قرآن را بر مواردی که قابل انطباق بر آن است ـ هرچند خارج از مورد نزول باشد ـ به‏شرط آن‏که با اعتبار عقلی سازگار باشد، تطبیق می‏نمایند، زیرا قرآن برای هدایت جهانیان فرو فرستاده شده است؛ هدایت آنان به آنچه از اعتقاد و خلق و عمل واجب و لازم است، و آنچه از معارف نظری که در قرآن آمده اختصاص به‏حال یا زمان خاص ندارد، و آنچه از فضیلت یا رذیلت ذکر می‏کند یا حکم عملی را تشریع می‏نماید به‏فرد یا عصر خاص مقید نمی‏باشد، زیرا تشریع فراگیر است... . این‏گونه روایات که آیات قرآن را بر ائمه علیهم‏السلام یا دشمنان آنان منطبق ساخته، ـ یعنی روایات جری ـ در ابواب مختلف فراوان است و ای‏بسا به صدها حدیث(1) می‏رسد.»

از این بیان بلند و پرمحتوای علامه، مطالبی چند قابل استفاده است:

**1. معنای جَرْی**

جری تطبیق آیه است براساس نص صریح بر مصداقهای خارجی اعم از افراد و وقایع با مساعدت اعتبار عقلی.

نص این تعریف اگر چه در سخنان علامه نیست، اما از مجموعه مطالب ایشان چه در این‏جا و چه در لابلای بحثهای روایی ایشان می‏توان چنین تعریفی را به‏دست داد.

آنچه در این تعریف آمده براساس ملاحظاتی است که می‏بایست در معنی و مقصود از این قاعده به آن توجه داشت:

الف: روایاتی که آیه را بر امام یا دشمن او معنی کرده است، مقصود از آنها تطبیق است نه تفسیر، زیرا تفسیر رفع ابهام از لفظ مشکل است. از این‏رو، ناظر به‏مرتبه معنوی کلام می‏باشد و تطبیق در مرتبه بعد و در مرحله انطباق بر موارد خارجی است. به‏تعبیر دیگر، تطبیق پس از برداشتن ابهام از چهره آیه است و ارتباطی با خود تفسیر ندارد.

مرحوم علامه در چندین جای از تفسیر خود به این حقیقت تصریح نموده است؛ مثلاً در ذیل روایت تفسیر علی‏بن ابراهیم قمی که «حسنة» را در آیه شریفه: «من جاء

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. شمار این دسته از روایات با استقصای نگارنده از بحثهای روایی المیزان، حدود دویست روایت است.

بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون و من جاء بالسیئة فکبّت وجوهم فی النار» به‏ولایت امیر الموءمنین علیه‏السلام و «سیئه» را به دشمنان ایشان حمل کرده، می‏نویسد:

«اقول: و هو من قبیل الجری و لیس بتفسیر.»(1)

همچنین در ذیل دو روایت امام باقر و امام صادق علیهماالسلام که «مستضعفین» در آیه شریفه: «و المستضعفین من الرجال...» را به ائمه اطهار علیهم‏السلام حمل کرده‏اند، می‏نویسد:

«و الروایتان فی مقام التطبیق و الشکوی من بغی الباغین من هذه الامّة و لیستا فی مقام التفسیر.»(2)

این دو روایت در مقام تطبیق و شکایت از ستم ستمگران این امّت در حق ائمه علیهم‏السلام وارد شده و در مقام تفسیر آیه نیست.

با این بیان، اشکال بعضی از ناقدان تنگ‏نظر که مدعی‏اند روایات تفسیری تشیع رنگ حزبی دارد، از ریشه باطل می‏گردد، زیرا این دسته از روایات اساساً در مقام تفسیر نیستند، بلکه ناظر به تطبیق بر مصداقهای خارجی می‏باشند و همان‏طور که تبیین شد، تطبیق غیر از تفسیر است.

ب: تطبیق آیات بر مصداقهای خارجی، مشروط به نصوصی است که علاوه بر صراحت دلالت آنها، اِسناد آنها به معصوم قطعی باشد و به اصطلاح متاخران از حدیث‏شناسان، روایت صحیحی باشد.

بنابراین، پذیرش قاعده «جری» مجوّز آن نمی‏گردد که هر روایتی که آیه قرآن را بر ائمه علیهم‏السلام یا دشمنان آنان تطبیق نموده، درخور اعتنا باشد، چنان‏که مرحوم علامه بسیاری از این دسته روایات را که در کتب روایی قوم آمده، در تفسیر خود نیاورده است.

ج: علامه با تکیه به قید مساعدت اعتبار عقلی در پاره‏ای از این روایات تشکیک نموده است؛ به عنوان مثال در ذیل آیه شریفه: «ان عدّة الشهور عنداللّه اثنی‏عشر شهراً...» چنین می‏نگارد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج15، ص406.

2. همان منبع، ج4، ص421.

«قد ورد فی عدّة روایات تأویل الشهور الاثنی عشر بالائمة الاثنی‏عشر و تأویل الاربعة الحرم بعلیّ بن‏الحسین و علیّ بن‏موسی و علی بن‏محمد علیهم‏السلام و تأویل السنه برسول اللّه صلی‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم و انطباقها علی الآیة بما لها من السیاق لایخلو عن خفا...»(1)

«بتحقیق در پاره‏ای از روایات رسیده که ماههای دوازده‏گانه به دوازده امام و چهار ماه حرام به علی و امام سجاد و امام رضا و امام هادی علیهم‏السلام (که نام آنها علی است) و سال را بر پیامبر صلی‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم منطبق نموده، در حالی‏که این تطبیق علاوه بر ناسازگاری با سیاق (به سبب اعتبار عقلی) خالی از تأمّل نمی‏باشد...»

**2ـ اصطلاح جری، برگرفته از متن روایات اهل‏بیت علیهم‏السلام**

همان‏گونه که علامه خود تصریح می‏کند، این قاعده، اصطلاحی است که از متن روایات ائمه اطهار علیهم‏السلام برداشت شده است. نمونه این‏گونه روایات را در اینجا یاد می‏کنیم:

\* قال الامام ابوجعفر علیه‏السلام :

«لو انّ الایة نزلت فی قوم ثم مات اولئک القوم ماتت الآیة لما بقی من القرآن شی‏ء و لکنّ القرآن یجری اوّله علی آخره مادامت السموات و الارض و لکلّ قوم یتلونها هم منها من خیر او شرّ.»(2)

امام باقر علیه‏السلام فرمود:

«اگر آیه‏ای که پیرامون قومی نازل شده با مرگ آن قوم بمیرد از قرآن چیزی نمی‏ماند (و قرآن خواهد مرد)، در حالی‏که قرآن (چنین نیست) آغاز تا انجام آن مادامی که آسمان و زمین پابرجاست، در جریان است و برای قوم و ملیّتی که آن‏را تلاوت می‏کنند یا اهل خیر از قرآن، یا اهل شرّ.»

\* روی الکلینی باسناده الی ابی‏بصیر قال: قال الصادق علیه‏السلام :

«یا ابامحمد ما من آیة تقود الی الجنّة و یذکر اهلها بخیر الا و هی فینا و فی شیعتنا و ما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. سیدمحمد حسین طباطبایی، المیزان، ج9، ص273.

2. تفسیر عیاشی، ج1، ص10.

من آیة نزلت یذکر اهلها بشرّ و تسوق الی النار الاّ و هی فی عدوّنا و من خالفنا.»(1)

ابوبصیر از امام صادق علیه‏السلام نقل کرده که فرمود:

«ای ابوبصیر! هیچ آیه‏ای نیست که به سوی بهشت رهنمون باشد و اهل آن‏را به نیکی یاد کند مگر آن‏که درباره ما و شیعیان ما (جاری) می‏باشد و هیچ آیه‏ای نیست که از اهل آن آیه به بدی یاد شده و به آتش سوق می‏دهد مگر این‏که درباره دشمنان ما و شیعیان ما (جاری) می‏باشد.»

همان‏گونه که امام باقر علیه‏السلام در پاسخ فضیل بن یسار عبارت «یجری کما یجری الشمس و القمر کلما جاء منه شی‏ء وقع»(2) به کار بردند.

صرفنظر از وجود روایاتی از این دست، قاعده «جری» با اصول مسلم نزد بیشتر بلکه تمامی مفسران، نظیر: اصل نزل القرآن به ایاک اعنی و اسمعی یا جاره(3) یا العبرَه بعموم اللفظ لا خصوص المورد(4)، استحکام می‏یابد.

**3ـ فلسفه جرْی**

از ویژگیهای قرآن کریم جاودانه بودن آن است، زیرا سند کاملترین ادیان آسمانی است که ناسخ تمام ادیان پیشین بوده و پاسخگوی نیازهای بشریت در طول اعصار و قرون ـ تا روز قیامت ـ خواهد بود. این حقیقت، نزد هر کس که با الفبای معارف قرآن آشنا باشد، مبرهن است، اما وقتی به متن آیات مراجعه می‏کنیم در بدو امر چنین به‏نظر می‏رسد که در بسیاری از موارد، روی سخن با اقوام پیش از اسلام است، چنان‏که قصص انبیا و امتهای پیشین عموماً چنین است.

آیا براستی هدف قرآن، آشنایی با تاریخ پیشینیان است؟ یا با آیات متعددی بر می‏خوریم که در اسباب نزول آنها آمده که درباره فلان شخص و فلان واقعه نازل شده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. محمدحسین ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج2، ص51، بنقل از: تنکابنی، تفسیر مرآة‏الانوار.

2. بصائرالدرجات، ص196.

3. محمدهادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج2، ص256.

4. علی الاوسی، روش علامه در تفسیر المیزان، ص308.

است؟ آیا این‏گونه آیات منحصر در آنها می‏شود؟

این جمود، مستلزم همان خطری است که در روایت امام باقر علیه‏السلام به ما گوشزد شده است و نتیجه آن مرگ قرآن است، زیرا اگر قرار باشد آیه در یک مصداق خارجی ـ که به سبب آن نازل شده یا در یک قضیه خارجی محصور و محدود گردد، طبعاً با انقراض آن فرد یا آن واقعه، آیه منقرض شده و وجود آن در کتابی که دم از جاودانگی می‏زند و خود را شفای درد جهانیان در هر زمان می‏داند، لغو و بیهوده می‏نماید؛ نتیجه تلخی که جوهرجوشان قرآن آن را برنمی‏تابد.

«بلی، حقیقت این است که حکمت در نزول یک آیه یا یک سوره منحصر به علاج مشکل بیرونی نیست و چنین نیست که قرآن دوای وقتی برای مردم پیش آمد باشد... بلکه قرآن در تمامی آیات و سوره‏هایش برای گشودن گره‏های تمامی امت در تمامی ازمنه آمده است و این فراگیری قرآن بزرگترین ناموسی است که در ورای چهره خاص آن پنهان می‏باشد.»(1)

**سخن ابن‏تیمیه**

او در این‏باره چنین می‏نویسد:

«قد یجئ کثیراً من هذا الباب قولهم: هذه الآیة نزلت فی کذا، لاسیّما ان کان المذکور شخصاً، کقولهم انّ آیة الظهار نزلت فی امراة قیس بن ثابت، و انّ آیة الکلاله، نزلت فی جابربن عبداللّه و انّ قوله: «و ان احکم بینهم بما انزل اللّه»(2)، نزلت فی بنی‏قریظة و النضیر و نظائر ذلک مما یذکرون انّه نزل فی قوم من المشرکین بمکّة، او فی قوم من الیهود و النصاری او فی قوم من الموءمنین. فالذین قالوا ذلک لم‏یقصدوا انّ حکم الآیة یختصّ باولئک الاعیان دون غیرهم، فانّ هذا لایقوله مسلم و لاعاقل علی الاطلاق و الناس و ان تنازعوا فی اللفظ العام الوارد علی سبب هل یختصّ بسببه؟ لم‏یقل احدٌ انّ عمومات الکتاب و السنّة تختصّ بالشخص المعیّن... و انّما غایة ما یقال: انّها تختصّ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. محمدهادی معرفت، التمهید، ج2، ص256.

2. مائده/ 49.

بنوع ذلک الشخص فتعمّ مایشبهه و لایکون العموم فیها بحسب اللفظ.»(1)

«در بسیاری از موارد مفسران می‏گویند: آیه درباره فلان قضیه نازل شده، خصوصاً اگر در مورد شخصی نازل شده باشد، چنان‏که می‏گویند آیه ظهار در مورد همسر قیس بن ثابت، آیه کلاله درباره جابر بن عبداللّه و آیه «ان احکم...» در مورد بنی‏قریظه و بنی‏نضیر نازل شده و نظایر آن از نزول آیه درباره مشرکان مکه یا یهود و نصاری یا جمعی از موءمنان. مقصود از تمام این عبارتها این نیست که حکم آیه به همان اشخاص خارجی و نه غیر آنان، مختص است، چه این‏که این حرف مطلقا نزد هر مسلمان بلکه عاقلی، سخیف و باطل است، اگر چه علما در این‏که لفظ عامی که در یک سبب خاص رسیده گفتگو دارند که آیا منحصر به همان سبب است یا نه؟ با وجود این، هیچ‏کس نگفته است که عمومات کتاب و سنّت به یک شخص معین منحصر است. نهایت چیزی که می‏توان گفت این است که آیه به نوع آن شخص مختص است (نه عین خارجی او). پس آیه شامل هر کس که شبیه آن شخص باشد خواهد بود، البته نه با لفظ خود (بلکه با ملاک).»

بنابراین، ابن‏تیمیه هم موافق است که قرآن به اشخاص و جماعات، وابسته نیست تا با مرگ آنان بمیرد، بلکه در ملاک، هر مصداق خارجی را که با مورد نزول همساز باشد، دربرمی‏گیرد. می‏بینیم که این سخن ابن‏تیمیه با قانون جرْی مستفاد از روایات ما تا حدّ زیادی، دمساز می‏باشد.

در همین باره علامه طباطبایی می‏نویسد:

«مدحی که در حق افرادی از موءمنان نازل شده یا ذمّی که در حق دیگران نازل شده و هر یک به وجود صفاتی در دو طایفه علت آورده شده است، ممکن نیست انحصار آن مدح و ذمّ به شخص مورد نزول آیه، با وجود عین آن صفات در جمعی دیگر.»(2)

این سخن علامه نیز ناظر به همین مطلب است، و با توجه به این‏که اعتقاد به این اصل را ابن‏تیمیه به جمهور مفسران نسبت می‏دهد و انکار آن‏را سزاوار عاقل نمی‏داند، جای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. عبدالعظیم زرقانی، مناهل العرفان، ج1، ص126.

2. سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج1، ص42.

هیچ شبهه نیست که کبرای قضیه یعنی «امکان تطبیق الایة بملاکها علی غیر مورد النزول» مورد اتفاق هر دو فرقه است. البته ممکن است در تطبیق آیه به بعضی مصادیق مناقشاتی در بین باشد.

با این توضیح، آنچه دکتر ذهبی به عنوان خرده بر تفاسیر شیعه مطرح ساخته ـ که آنان آیات قرآنی را بر اهلِ یک زمان جاری نمی‏دانند بلکه معتقدند در هرآن و درباره اهل هر عصری، در جریان است ـ ناشی از ناآگاهی وی از درستی این منش و قبولی آن نزد عامه مفسران است. باری، آنچه امثال ذهبی به تفاسیر شیعه نسبت می‏دهند نه تنها ضعف و نقصانی را متوجه آنها نمی‏کند، بلکه در جای خود کمال قوّت به‏شمار می‏آید. بر اساس همین قاعده است که ائمه اطهار علیهم‏السلام آیاتی را که بر حسب سیاق به امتهای پیشین نظر دارد، به مصادیق یا حوادثی که در میان امّت اسلامی اتفاق افتاده، تطبیق نموده‏اند.

**تطبیق حوادث امتهای پیشین بر امت اسلامی**

در این‏جا دو نمونه از این گونه روایات را یادآور می‏شویم:

الف: فی المجمع: قال ابوجعفر علیه‏السلام : ثم اهتدی الی ولایتنا اهل‏البیت علیهم‏السلام . فواللّه لو انّ رجلاً عبداللّه عمره ما بین الرکن و المقام ثم مات و لم‏یجئ بولایتنا لأکبّه اللّه فی النار علی وجهه.(1)

امام باقر علیه‏السلام درباره آیه شریفه «ثم اهتدی» فرمودند:

مقصود هدایت‏یابی به ولایت اهل‏بیت است. سوگند به‏خدا اگر کسی خدا را در تمام عمر مابین رکن و مقام عبادت کند آن‏گاه بدون ولایت ما از دنیا برود، خداوند او را به رو در آتش خواهد افکند.

علامه طباطبائی در این باره می‏نویسد:

«این آیه گر چه بین آیاتی واقع شده که مخاطب آنها بنی‏اسرائیل است، لکن این آیات

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. امین‏الاسلام طبرسی، مجمع‏البیان، (انتشارات ناصر خسرو)، ج7، ص39.

مرحوم طبرسی می‏افزاید که حسکانی این روایت را به اسناد خود آورده است.

مقید به خبری نیست که منحصر در آنها باشد و مانع از جریان آیه درباره دیگران گردد... زیرا آیه فراگیر است و به قومی دون قوم دیگر مختص نمی‏باشد.»(1)

مفسر نامی اهل سنت آلوسی با غفلت از مفاد قاعده جری و جایگاه بایسته آن، با خرده‏گیری به مضمون روایت یادشده چنین می‏نگارد:

«و انت تعلم انّ ولایتهم و حبّهم رضی‏اللّه عنهم ممّا لاکلام عندنا فی وجوبه لکن حمل الاهتداء فی الآیة علی ذلک مع کونها حکایة لماخاطب اللّه به بنی‏اسرائیل فی زمان موسی علیه‏السلام ، ممّا یستدعی القول بانّه عزّوجلّ اعلم بنی‏اسرائیل باهل‏البیت و اوجب علیهم ولایتهم اذ ذاک، و لم‏یثبت ذلک فی صحیح الاخبار.»(2)

«و تو نیک می‏دانی که در وجوب ولایت و محبت اهل‏بیت صلی‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم حرفی نیست، اما اهتداء در آیه ـ با توجه به این‏که آیه یادشده خطاب خداوند به بنی‏اسرائیل در زمان موسی علیه‏السلام است، مستلزم این است که خداوند اهل‏بیت را به بنی‏اسرائیل شناسانده و ولایت آنان را بر بنی‏اسرائیل واجب کرده باشد، در حالی‏که چنین ادعایی از اخبار صحیح برای ما ثابت نشده است.»

آنچه به‏نظر آلوسی غریب آمده، آیاتی است که ظاهر آنها متوجه امتهای پیشین است و با این حال، بر مصادیقی از این امّت تطبیق شده‏است. ضعف این استبعاد از مطاوی گفتار ما در این مقاله کاملاً هویداست، چه این‏که تطبیق آیه به استناد روایت به سبب عموم لفظی آیه نیست، بلکه به سبب وحدت ملاک است؛ آنچه ابن‏تیمیه از آن به شباهت در مرتبه و منزلت تعبیر کرد و تصریح کرد اگر آیه درباره اقوامی از یهود و نصاری باشد قابل تطبیق بر افراد یا وقایعی از این امّت تا روز قیامت می‏باشد. بنابراین، تالی فاسدی نیز که آلوسی ادعا کرده، هرگز پیش نمی‏آید.

ب: عن ابن قولویه باسناده عن صالح بن سهل عن ابی‏عبداللّه علیه‏السلام فی قول اللّه عزوجل: «و قضینا الی بنی‏اسرائیل فی الکتاب لتفسدنّ فی الارض مرّتین» قال: قتل امیرالموءمنین و طعن الحسن بن علی علیهماالسلام .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج14، ص215.

2. آلوسی، روح‏المعانی، ج16، ص241.

مرحوم علاّمه می‏نویسد:

«روایات دیگری نیز به این مضمون به‏دست ما رسیده است. مقصود از آنها این است که هر حادثه‏ای که بر امّت اسلامی پیش می‏آید منطبق است بر نظیر آن حادثه که در بنی‏اسرائیل اتفاق افتاده است، چه این‏که پیامبر صلی‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم فرمودند: همانا امت من با هر آنچه که بنی‏اسرائیل با آن مواجه شده طابق النعل بالنعل روبرو خواهد گشت.»(1)

**جریْ و قیام سیّدالشهداء علیه‏السلام**

از امام باقر علیه‏السلام نقل شده که فرمودند: آیه شریفه «الذین اخرجوا من دیارهم ...» درباره مهاجران نازل شده و در حق آل محمد صلی‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم جاری است، زیرا آنان هم از دیار خود کوچ داده شده و ناامنی برای ایشان ایجاد کردند.

در روایت دیگری وارد شده که این آیه در حق سیدالشهداء علیه‏السلام جاری می‏باشد.

این روایت بروشنی بیان می‏کند که مقصود از جری و تطبیق غیر از سبب نزول است و این نیکو شاهدی است که اگر در مواردی از تطبیق به نزول تعبیر شده، به عنوان مجاز و توسّع در استعمال است. این آیه شریفه با آن‏که در حق جمعیتی از امّت اسلامی (مهاجران) نازل شده، با وجود این منحصر به آنان نمی‏گردد، بلکه هر جا و هر زمان، مسلمانی مظلومانه از دیار خود کوچ داده شود و مورد آزار قرار گیرد، در حق او نیز جاری است.

در این باره، تاریخ نیکو گواهی است که از نمونه‏های بارز آن، کوچ دادن امامان معصوم علیهم‏السلام با دسیسه دشمنان و خلفای وقت و حبس و قتل آنان است. از این رو، آیه یاد شده در حق آنان جاری است، همان‏گونه که در میان ائمه علیهم‏السلام مصداق بارز آن، وجود مبارک سیدالشهداء علیه‏السلام می‏باشد.

در تاریخ عاشورا آمده است: سیدالشهداء علیه‏السلام به‏هنگام ترک مدینه آیه شریفه: «فخرج منها خائفاً یترقّب قال ربّ نجّنی من القوم الظالمین» و به هنگام ورود به مکه، آیه شریفه: «و لما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج13، ص45.

توجّه تلقاء مدین قال عسی ربّی ان یهدینی سواءالسبیل» را زمزمه داشتند.(1)

همان‏گونه که بر آگاهان پوشیده نیست این دو آیه کریمه در حق حضرت موسی علیه‏السلام آن‏هنگام که از مصر گریخت نازل شده و زبان‏حال اوست. موسی علیه‏السلام وقتی مطلع شد که قبطیان برای از میان برداشتن او گردآمده‏اند، برای حفظ خود از تعدی ستمکاران، مظلومانه از دیار خود هجرت کرد. آن‏گاه از خدا خواست که او را از دست ستمکاران رهایی بخشد و چون وارد وادی مدین (دیار شعیب) شد، از خدا خواهش کرد که سرانجام کار او را به صواب منتهی سازد.

سیدالشهداء با ترنم این آیات به مسلمانان اعلام کرد که او چون موسی علیه‏السلام مظلوم واقع شده و گناه او همچون موسی علیه‏السلام چیزی جز دفاع از حق نیست و آنانی که سبب هجرت او شده‏اند، ستمکارند. بدین ترتیب، آن حضرت به ما درس بزرگی آموختند که چگونه قرآن را آن‏گونه که بایسته است، به‏کار بندیم و آن‏را در بستر جمود بر قوم خاص، فرد خاص و عصر خاص، محدود نکنیم و قرآن را با آینه زندگی و حیات همیشگی و پویایی ببینیم.

چنین قرآنی است که خواب و آسایش را از چشم ستمکاران و گردنگشان هر عصر و زمانه می‏رباید، و در دل هر ستمکشیده‏ای بذر امید به رهایی را می‏نشاند. بدون چنین نگرشی قرآن جز یک کتاب قصه ـ که گاهی در آن چند پند اخلاقی آمده، یا چند دستور عملی ـ چیزی بیشتر به‏نظر نخواهد آمد.

با این بینش، راز این‏که چرا جمعی با آن‏که زاهد زمانه بوده و قرآن را همه روز ختم می‏کردند، امّا از آنچه بر جهان اسلام می‏گذشته دم فرو می‏بستند و هرگز از چهره ستم‏پیشگان غباری نمی‏افشاندند، هویدا می‏شود، همچنان‏که سرّ پویایی مکتب اهل‏بیت علیهم‏السلام و پیروان آنان و نهضتهایی که در طول تاریخ علیه طاغوت هر عصر به‏پاداشتند نیز آشکار می‏گردد.

\* \* \*

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1. شیخ عباس قمی، نفس‏المهموم، ترجمه علامه شعرانی، (انتشارات علمیه اسلامیه)، ص36.